

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

۰۲ می ۲۰۱۳

حقایقی که شاید قصداً نادیده گرفته می شوند!

وجود اندیشه های ابلیسانه ای کشورگشائی را از روزگاران قدیم تا امروز در کله های انسانهای بیمار و مالیخولیائی نمی توان منکر شد. زمانی کوروش و داریوش و اسکندر و محمود و چنگیز و تیمور، با چنین اندیشه هائی جنون آمیز و پلید مردمان و سرزمین های بیشمارى را مورد تاخت و تاز قرار داده شهرهای زیبا و معمور را با خاک یکسان نموده میلیون ها انسان را از دم تیغ شمشیر های بران کشیدند؛ زمانی هم - نچندان دور - کشورهای غربی، از جمله بریتانیای کبیر به نام متمدن ساختن کشورهای نامتمدن و وحشی از شمالی ترین نقطه اروپا سر از قاره استرالیا و کشور های فلپین و اندونیزیا و هند و افغانستان و چین و ... در شرق، کانادا و امریکا و مکزیکو و برازیل و ... در غرب و از مصر تا افریقای جنوبی در قاره افریقا در آوردند - وسعت مستعمرات بریتانیا در سال های بعد از جنگ اول جهانی بنابر بعضی منابع بیشتر از سی و سه میلیون کیلو متر مربع و تقریباً یک چهارم کره زمین تخمین زده شده است - و زمانی هم دیوانه دیگری به نام هیتلر با چنین اندیشه کثیف و سخیف و به بهانه واهی نژاد برتر و خون پاک موجبات تخریب چندین کشور دراروپا، آسیا و افریقا و مسبب مرگ کم و بیش یک صد میلیون انسان گردید.

این تجارب، باوجود عواقب مشمئزکننده و غم انگیز آن، متأسفانه برخی از انسان ها و برخی از کشورها را علی رغم دعوی تمیز نیک و بد و خرد و انسانگرایی سر عقل نیاورد.

شاهد زنده آن شوروی و امریکا بعد از جنگ عمومی دوم است، که در امتداد تلاش های توسعه طلبان پیشین در طول تاریخ، با اختیار کردن راه ها و شیوه های ملموس و ناملموس نو در صدد توسعه قلمرو خویش و قائم کردن سلطه خود بر جهان برآمدند و با اعمال و سیاست های جنگ طلبانه، نامعقول و ناسنجیده و بعضاً مزورانه خویش حداقل یک بار دیگر جهان را با یک جنگ هولناک و تباه کننده، هولناک تر و تباه کننده تر از جنگ عمومی دوم، روبه رو کردند.

با سقوط شوروی که خود قصه دراز و آموزنده دارد، جهان ماند و امریکائی که مکنونات و منویات خویش را در زمینه سلطه امریکا بر جهان در قالب سخنان عریان زیر بیان و اعلام داشت:

"قرن، قرن امریکا است. قدرت امریکا در حال احیا شدن است. بنابراین امریکا ملزم به رهبری جهان می باشد. امریکا باید رهبر بلامنازع جهان گردد." یا: "بهترین امید برای امنیت و سلامت جهان در نیرومندی و عزم راسخ ایالات متحده امریکا نهفته است." و یا: "سیاست جهانی همواره در باب قدرت و نزاع و برای کسب قدرت است و روابط بین المللی در این امتداد به نفع امریکا در حال متحول شدن است." (هانتینگتون، نای و هامر).

در چنین اوضاع و شرائطی بود که حادثه نفرت انگیز و جبنانه تروریستی ۱۱ سپتمبر رخ داد. این حادثه که جهان را تکان داده بود، بهانه ای شد برای امریکا تا به تحقق جدی تر ایده کسب قدرت در امتداد نفع امریکا با نیرومندی و عزم راسخ جامعه عمل بپوشاند.

گسترش لجام گسیخته نیروهای نظامی امریکا، بعد از این حادثه، در جهان، به خصوص در شرق میانه و آسیای میانه از جمله در افغانستان، بی تردید چیزی نیست که بتوان آن را انکار نمود. احیا شدن قدرت امریکا به شکل عملی با حمله به افغانستان و به بهانه تلافی آنچه در ۱۱ سپتمبر رخ داده بود، آغاز شد.

خیلی ها فکر می کنند این حمله بر اساس احکام صریح فیصله نامه های ۱۳۶۸ - ۱۳۷۳ و ۱۳۷۸ ملل متحد به افغانستان صورت گرفته است. بگذریم از این امر مسلم که امریکا همواره از نفوذ لازم و کافی بر این مؤسسه بهره مند بوده است، این را خیلی ها فراموش نموده اند، یا قصداً نمی خواهند به این حقیقت اعتراف کنند که در هیچ یک از فیصله نامه های ۱۳۶۸ (۱۲ سپتمبر ۲۰۰۱) و ۱۳۷۳ (۲۸ سپتمبر ۲۰۰۱)، همچنین آخرین فیصله نامه شورای امنیت ملل متحد حمله به کشور (افغانستان) به شکل مصرح درج نشده است. فیصله نامه ۱۳۷۸ تقریباً ۱۷ روز بعد از حمله امریکا به افغانستان صادر شد و هدف آن تشکیل حکومت، بازسازی و نوسازی، دموکراتیزه کردن افغانستان، رفع موانع فرهنگی تأمین حقوق بشر و تأمین حقوق زن بود.

آنچه قابل یادآوری است، اینست که حکومت وقت امریکا در فضای به وجود آمده روانی - عاطفی - انسانی و سیاسی جهانی در آن زمان، و نیاز جهان به طلا و سلاح امریکا، قطعنامه های یاد شده را از شورای امنیت سازمان ملل گذشتاند و بعداً مفاد این فیصله نامه ها را همانگونه که دل خودش می خواست تفسیر نموده به بهانه دفاع پیشگیرانه (!) و تأمین صلح و امنیت جهانی و مبارزه با تروریسم حمله به افغانستان را در دستور کار خویش قرار داد. اما واقعیت امر اینست که امریکا با این کارش هدفی را که دربر گیرنده سلطه بر مناطق آسیای میانه و قفقاز و کنترل چین و روسیه و در نهایت همانگونه که آمد و خواندید کسب قدرت در جهان به نفع آن کشور بود، دنبال می کرد؛ نه چیز دیگری را.

صدور چنین قطعنامه ها در زمانی که جهان به دو قطب شرق و غرب تقسیم شده بود از محالات روزگار بود! به تاریخ ۱۴ نومبر سال ۲۰۰۱ - فکر می کنم بر اساس درخواست مؤرخه ۸ اکتوبر امریکا از شورای امنیت - فیصله نامه شماره ۱۳۷۸ شورای امنیت به تصویب رسید، در حالی که سربازان و تعدادی از طیارات نظامی امریکا، به اساس مندرجات کتاب "یازده سپتمبر آغاز عصر نو در سیاست جهانی، صفحه ۴۸" و یک تعداد منابع دیگر به تاریخ ۱۱ اکتوبر ۲۰۰۱ به پاکستان فرستاده شده بودند و در حالی که حملات نظامی امریکا به خاک افغانستان اندکی قبل از همین تاریخ شروع شده بود.

دست آویز حمله امریکا به افغانستان، فیصله نامه های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳، مندرج در فیصله نامه ۱۳۷۸ شورای امنیت و بر بنیاد ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد می باشد.

نگارنده این سطور تأمل بر مفاد ماده ۵۱ منشور ملل متحد را برای تعیین اعتبار فیصله نامه های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ سازمان ملل و برای آگاهی درست تر از قضایا به دوستان و هموطنان عزیز توصیه می کند.

نظر نگارنده این است که تلقی تجاوز نظامی یا حمله مسلحانه از عمل تروریستی چند انسان ناانسان و وحشی در ۱۱ سپتامبر، با ماده ۵۱ منشور ملل متحد هیچ مطابقتی ندارد.

زمانی که منشور ملل متحد موجودیت و مشروعیت پیدا کرد، جهان اصلاً تصویری از چنان کاری که در ۱۱ سپتامبر رخ داد، نداشت. چنان پیش بینی هم برای جهان میسر نبود که ماده ۵۱ منشور را آن چنان تعمیم بدهند که چنین اعمالی را در بر بگیرد. قوانین همواره بعد از تکرار و تزیاید یا افزایش تجربه ها به وجود می آیند، نه از ذهن خالی انسانی!!

منظور از "وقوع حمله مسلحانه" در منشور ملل متحد همان حملات نظامی متعارف و از خارج یک کشور به یک کشور توسط کشور دیگری بوده است، مانند حمله عراق به کویت، حمله المان به چک و پولند و ... یا حمله جاپانی ها به "پرل هاربر" امریکا و غیره و غیره.

در حادثه ۱۱ سپتامبر نه عسکری در کار بود و نه تانک و توپ و تفنگ و بم افکن و جنگنده و راکت و بمی، و نه - آنطوری که خود امریکائی ها بعداً در عمل نشان دادند - کشوری! زیرا امریکائی ها بعد از وقوع آن حادثه در ابتداء قصد تنبیه هیچ کشوری به شمول افغانستان را نداشتند. خواهش های مکرر امریکا و انگلیس و دیگر کشور های غربی از طالب برای تحویل دهی بن لادن به غرب، خود گواه بر این مطلب است!

امریکائی ها حادثه ۱۱ سپتامبر را کار یک فرد در رأس یک گروه تروریستی می دانستند و به همین دلیل چندین بار از طالبان تقاضا نمودند که بن لادن را که مسبب اصلی این حادثه پنداشته می شد به آن ها تحویل دهند.

بن لادن، طوری که همه می دانیم، سردهسته یک گروه تروریستی بود، نه رئیس یک دولت یا رئیس یک کشور. کار افراد این گروه، یعنی حمله به مراکز تجارت جهانی و پنتاگون و ... - که یقیناً با همکاری یک تعداد افراد مسؤول در میدان هائی که طیاره ها از آنها پرواز نموده بود و در میان این افراد مسؤول به گمان اغلب می تواند اتباع امریکا هم موجود بوده باشند - از درون خود امریکا به مقصد دهشت افگنی صورت گرفت و با چند طیاره غیر نظامی رבוده شده و ... عمل این افراد را جنگ یا حمله مسلحانه نامیدن، نه عاقلانه است و نه خردپسند و قابل قبول! تا جائی که من اطلاع دارم در هیچ یک از فیصله نامه های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ و فیصله نامه های قبلی شورای امنیت حمله تروریستی معادل، هموزن و همچند حمله مسلحانه یا جنگ پنداشته نشده است. اگر هموطنان ما چنین چیزی را در جائی دیده باشند، خواهش من اینست که منبع و سند مذکور را برای روشن شدن قضیه تذکر بدهند.

جنگ و تروریسم - دهشت افگنی - دو مقوله مجزا با دو معنی کاملاً متفاوت هستند و استفاده از یکی به جای دیگری - آنطور که بوش آن حمله تروریستی را جنگ خواند - امریست نادرست. بنابر تعریفی: جنگ نبردی است مسلحانه بین دو یا بیشتر از دو دولت؛ و تروریسم، باوجودی که در سطح جهانی در مورد تعریف آن اجماعی وجود ندارد، استفاده از خشونت و دهشت افگنی برای ایجاد ترس است.

حمله ۱۱ سپتامبر به نظر شما خوانندگان محترم به کدام یک از دو تعریف فوق همخوانی دارد؟ آیا ۱۳ تا دزد یا رباینده ای را که به یک گروه، نه به یک دولت، منسوب بودند، می توان به عنوان یک دولت معرفی کرد و کار آن ها را جنگ و حمله مسلحانه تلقی نمود؟

تلقی و معرفی اعمال تروریستی به عنوان تجاوز نظامی یا حمله مسلحانه، کار بوش برای یافتن دست باز در پیشبرد مقاصدی که جوزف نای، کروت هامر و ساموئل هانتینگتون و بسیاری از نئولیبرال های امریکائی بود که آن را بعد از سقوط شوروی با لحن کاملاً عریان بیان داشته بودند.

حمله ای که به افغانستان، به بهانه کشور حامی ترور و تروریسم صورت گرفت، باز هم باید گفت که کار غیر عادلانه و نابه جایی بود؛ زیرا هر دو، طالب و بن لادن، در اصل، در زمان وقوع حادثه ۱۱ سپتمبر زیر چتر حمایت پاکستان قرار داشتند. نادیده گرفتن این واقعیت خصوصاً با پیدا شدن بن لادن در پاکستان و موجودیت ملا عمر و سائر دار و دسته وی در آن کشور، که خود دلیل آشکار دخالت آنکشور در آن حمله و حمله های همانند آن در هند و افغانستان و مالی و لندن و... می باشد، بسیار غیر منصفانه است! نادیده گرفتن این مطلب که طالب حیثیت دست دراز پاکستان در افغانستان را داشت، در واقع نادرستی فکر و عمل امریکا را در خصوص افغانستان نشان می دهد!

و اما دلایل کشورهای منطقه در مورد تأیید فیصله نامه شورای امنیت:

پاکستان باوجود روابط بسیار نزدیک با طالب و بن لادن زمانی که امریکا قصد حمله به افغانستان را داشت از طالب و بن لادن ظاهراً پشتیبانی نکرد، زیرا اول پاکستان برای توسعه اقتصادی و قوت نظامی کشورش به کمک های اقتصادی و نظامی امریکا سخت متکی است و دوم، دولت امریکا به وسیله نماینده خویش، آقای هارمیتاج معاون وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده امریکا، رهبر نظامی پاکستان را به نحوی بسیار جدی تهدید نموده بود که اگر درجنگ علیه تروریزم و نابودی طالبان والقاعده امریکا را همراهی نکنید، کشور شما را چنان مورد حمله قرار خواهیم داد که به عصر حجر برگردید.

آقای مشرف بعداً این مطلب را در کتابی که در خصوص همکاری کشورش با امریکا نوشت با صراحت بیان داشته است.

کشورهای آسیای میانه که هر کدام - فکر میکنم به استثنای قرغزستان - هم مرز با افغانستان هستند، به دلیل موجودیت امارت اسلامی طالبان و گروه های تند رو اسلامی و سازمان تروریستی القاعده در مرزهای جنوبی این کشورها و تهدیدی که از جانب طالب و القاعده و غیره حرکت های تندرو اسلامی احساس می کردند و هنوز هم احساس می کنند، از آمدن امریکا به افغانستان نه این که استقبال کردند، که حاضر شدند به نحوی هم امریکا را در این راستا کمک نمایند.

امنیت روسیه هم در سرحدات جنوبی آن کشور بیشتر به امنیت جمهوری های آسیای میانه بستگی دارد. آغاز ناآرامی ها در برخی از کشورهای آسیای میانه بعد از تأسیس حاکمیت به اصطلاح مجاهدین و امارت اسلامی طالبان واقعیتی را که به چه اندازه شوروی از موجودیت طالب و سائر حرکت های اسلامی در منطقه هراس داشت مورد تأیید قرار میدهد.

جمهوریت های آسیای میانه دارای ذخائر سرشاری هستند که برای روسیه می تواند از اهمیت خاصی برخوردار باشند. به همین دلیل برای روسیه حمایت از کشور های آسیای میانه به عنوان یکی از وظایف اهم و بزرگ تلقی می شد.

ایران هم باوجودی که از حضور امریکا در افغانستان هیچ خوش نمی آمد، ترجیح می داد که امریکا برای مدتی در افغانستان حضور داشته باشد تا این که با حکومت متعصب و ضد شیعه طالب در افغانستان همسایه باشد.

موجودیت هند در جوار پاکستان، با دشمنی دیرینه و تعصب آمیز پاکستان با هند، به خصوص علم کردن گروه های تندرو و متعصب اسلامی علیه این کشور و ترورهای پی در پی چه در کشمیر تحت اشغال هند و چه در داخل خاک آن کشور و وجود دوستی عنعنه ئی میان دو کشور هند و افغانستان دلیل دیگری است از حمایت حمله امریکائیان به افغانستان توسط هند.

چین را هم با مشکلاتی که با مسلمانان ایغوری دارد و ترس از وجود دسته های متعصب و تندرو اسلامی در جوار آن کشور، به مانند کشور های آسیای میانه قیاس کنید.

این مسأله را برای آن یادآور شدم که برخی از دوستان ما که حمله امریکا به افغانستان را قانونی و مشروع می دانند، می پرسند که اگر آمدن امریکائی ها و متحدین شان به افغانستان مشروعیت بین المللی ندارد، چرا کشور های منطقه از این حرکت امریکا، حمله به افغانستان، حمایت کردند؟

در اخیر یک بار دیگر یادآور میشوم، کشوری که استقلال سیاسی و اقتصادی نداشته باشد و حتی پول خرج دسترخوان و ته جیبی رئیس جمهورش به وسیله کشور های خارجی تدارک دیده شود، فاقد حاکمیت ملی است.

در کشور ما تمام تصامیم بزرگ که باید توسط یک حاکمیت مستقل و ملی گرفته شود، به وسیله خارجی ها شکل گرفته می شود. نمونه های آن را از زبان رهبران کنونی کشور به شمول خود آقای کرزی در نوشته پیشین خواندید. در اینجا لازم دیدم تعریف کلمه اشغال را از یکی از منابع انگلیسی غرض مطالعه خوانندگان عزیز پیشکش کنم تا در روشنی آن خود قضاوت کنند که کشوری که از جانب یک کشور خارجی مورد **حمله قرار می گیرد و فتح و کنترول می گردد**، می تواند حاکمیت ملی داشته باشد و آزاد و مستقل باشد؟

به این تعریف اشغال (occupation) توجه کنید: Invasion, conquest, and control of a nation or territory by foreign armed forces.

و هم به جواب هموطنان عزیزی که فکر می کنند با یاد کردن چنین موضوعات ما می خواهیم "آب به آسیاب دشمن بریزیم" با احترام تمام عرض می کنیم که ما هیچ وقت از "خود کش بیگانه پرست نبوده ایم"، خواه این بیگانه پاکستان باشد خواه ایران و امریکا و هند و روسیه و چین و ماچین. وظیفه ما گفتن حقیقت است. هیچ هدف دیگری را هم دنبال نمی کنیم. از تعصب و افراط هم هیچ گاهی پشتیبانی نکرده و نخواهیم کرد! این که گفتن حرف حقیقت اینجا یا آنجا ملولیتی ایجاد می کند، متأسفم، چه کنم طبع من چنین است که حقیقت را دوست دارم و از غیرحقیقت بیزار هستم!

در رابطه با طالب و امریکا هم نظر من این است که آمدن طالب به شکل پانزده - شانزده سال قبل از محالات خواهد بود، زیرا غربی ها و در رأس آن ها امریکا، همانطور که کرزی هم می گوید، کلاً از این کشور خارج نمی شوند. برای غرب، هر چه باشد، طالب با آن هیأت و ذهنیتی که در دوران امارتش داشت، به هیچ وجه قابل قبول نخواهد بود. خروج کامل نیرو های غربی، اما، چیز دیگری است!!

۲۰۱۳/۰۴/۲۷